



میر هادی مظلومی

مردی از دیار افسانه ها

یادداشتی بر قصه های علیرضا ذیحق

مثل همیشه از پشت عینک تنهایی اش زل زده بود به گل‌های میخک پشت
 ویتترین . به همه چیز فکر می کرد آلا به گل میخک . عادت اش این است که
 خورشید را اگر گرما بدهد دوست بدارد . او که توفان را به خاطر توفانی بودن

اش به استهزا مي گيرد و گمان مي کند که آن هم بايستي زبان او را بفهمد و الڪي گرد و خاك نکند .

شايد هم به قهرمان تازه ي داستان اش فکر مي کند که تا بوده همزاد قهرمانان افسانه بوده و هستي اش يك پا شعر است و سرشار از رسالتي که براي هنرمند قائل مي باشد، در قاموس او " آل احمد " و " هدايت " و مرگب سپاه سينماي صامت حضور دارد و " زخم شيشه " اش تماشايي است حتي در تاريخ " سرداب نموك " . اگر با او هم نخواهي باشي کتاب هايش تورا تا فرجام با خود مي برند. مي رسي به نور ، رنگ و ارغوان شقايق ها . فکر مي کنی که همه ي دل اش را در قصه هاي " زخم شيشه " گذاشته و با همه قهرمان هايش در سطر- سطر آثارش مي تپد و ديگر تمام شده است . اما باز مي بيني که توش و تواني نيافته " عروس نخجوان " را رو مي کند. اين مرد تمامي ندارد و تا خِر داستاني را مي چسبد ول کن اش نمي شود. حرف اش را مي زند و معامله هم نمي کند .

وقتي "عروس نخجوان " را خواندم تکان خوردم و رسيدم به يك وادي که در آن با رئاليزمي نو تا خِريره حرف براي گفتن داشت . اين يکي را طوري حرف مي زند که من هم بفهمم. اصولا کسي نيست که بنويسد براي اين که نوشته باشد . روح اش تا حريق نگيرد دست بر قلم نمي برد . مي نويسد براي اينکه بايد بنويسد . چيزي را مي نويسد که با آن زندگي مي کند . تعارف هم نمي کند که مثلا من نوعي خوش ام بيايد يا نياید .

سالهاست من " ذيق " را مي شناسم . با عينك اش ، مردانگي اش ، با آن نگاه متفکر و روح بلندش. با او زندگي کرده ام . او را مي فهمم. عاشق نيزار است و آسمان آبي و دوستدار بهار. بهاري که او دوست دارد و بايد نورش را از دريچه ها به درون خانه ها بتاباند . عشق را مي فهمد و و از مکعب هاي تنهائي گريزان است و وقت و بي وقت پاي ساز " عاشق " ها مي نشيند . دل به سوز سازشان مي دهد و از کولاك هاي آذربايجان تا مأوي دليران

تنگستان ، بي ترس از سرما و گرما ، راهي دراز مي پويد . چرا كه سمند
خيال اش ، تا هست و نفس دارد از پويه و گام نخواهد ماند .
گفتم اين مرد تمامي ندارد ، بي هراس از " زخم شيشه " ، به " عروس
نخجوان " سر مي زند و در " شبهاي استانبول " ، با او از " عيد خون " سخن
مي گويد و " تصميم كبري در ساعت عشق " . " زني به نام آتش " را به
مصاف " برفهاي لگد كوب شده " مي برد و گاه طيني شعر گونه دارد و گاه
با زباني زمخت و حماسي، به خلق ديالوگ هاي موسيقيايي ويغضي نهفته
و گرفته روي مي آورد. او داستان نويس شهر عشق است و فروغي
درخشنده دارد . هرچند كه گمنام تر از او نه كسي را دیده ام و نه سراغ دارم
. عزلتي ناخواسته دارد و از حشمت و جاه ، روزگارانيست كه به عمد مي
گريزد .

تا صدايش را با ساز عاشقها ، در يك دود و دم خليايي ، در متني از آسمان
سربي ، به تماشا نشيني و آوازش را در خلوت ياران نشنوي ، اين
خنياگر خاموش راشناختن ، دشوار تر از هر دشواري است . او در ميدان هاي
افسانه ، هميشه هييتي گرد و خاك گرفته دارد و اگر خود هم بخواهد از اين
واقعيت بگريزد ، زمان ، اعلان عشق خود را ديرست كه در مورد او به
سرانجام رسانده است . " ذيق " مرد روزهاي سخت است و چه بي قرارم
براي رمان تازه ي او " اعلان عشق در باكو " و چقدر دوست دارم كتاب "
عاشقانه " ي او را كه از خواندن اش ، نه سير مي شوم و نه هنگام مطالعه
ي " عاشقانه " لحظه اي مي توانم از قصه ي " هماي سعادت " اش دل
يكنم . يكرنگي او را در زندگي و آثارش بايد باور كنيم و وجودش را در ميان
نويسنده هاي عصري كه بيشتر آنها، زندگي شان به كارها و حرفه ايشان
نمي خورد ، غنيمتي ارجمند بدانيم.

روزنامه شمال استان

شماره ۱۲۸۲

۱۳۸۲

آذربایجان

روزنامه

گفتگو با علیرضا ذیحقی

روزنامه نگار، نویسنده و شاعر آذربایجانی




نقدی بر آثار علیرضا ذیحقی

مهرزاد عظیمی

علیرضا ذیحقی، نویسنده، روزنامه‌نگار، شاعر و فعال اجتماعی، در این گفتگو با مهرزاد عظیمی، دربارهٔ آثارش، فعالیت‌های اجتماعی و وضعیت روز ایران و منطقه صحبت می‌کند.

در این گفتگو، علیرضا ذیحقی به موضوعات مختلفی از جمله وضعیت روز ایران، فعالیت‌های اجتماعی، و آثارش پرداخته است.




در این گفتگو، علیرضا ذیحقی به موضوعات مختلفی از جمله وضعیت روز ایران، فعالیت‌های اجتماعی، و آثارش پرداخته است.

در این گفتگو، علیرضا ذیحقی به موضوعات مختلفی از جمله وضعیت روز ایران، فعالیت‌های اجتماعی، و آثارش پرداخته است.

www.maral65.blogfa.com